

## آیا سوئد اکنون کشوری مانند دیگر کشورهاست؟

راست افراطی و پایان دوران استتار بودن مدل سوئد

نوشته: ینس ریڈگرن، سارا وان در میدن

برگردان: محمود شوشتری

تعداد کلمات: ۱۰۸۰۱

### خلاصه

پانزده سال پیش (۲۰۰۲) ینس ریڈگرن پرسیده شد، چرا تاکنون در سوئد حزب افراطی جناح راستی نتوانسته سربرآورد. سوئد در این ارتباط یک نمونه منفی بود. ریڈگرن چهار فرض را بعنوان عمده‌ترین توضیح برشمرد: (۱) در سوئد طبقات اجتماعی نسبت به جاهای دیگر از اهمیت بیشتری برخوردار اند. رأی دهندگان طبقه کارگر به‌صورتی مشخص و قوی خود را با طبقه اجتماعی خود و حزب سوسیال دمکرات همانند قلمداد می‌کنند، و به این دلیل برای بسیج و سازماندهی جناح راست افراطی موضوعیت ندارند. (۲) مسائل اجتماعی اقتصادی کماکان ساختار اساسی بیشتر سیاست‌ها در سوئد اند و مسائلی که در ارتباط با عرصه اجتماعی فرهنگی اند - مهم‌ترین آن‌ها مهاجرت - اهمیت چندانی برای رأی دهندگان ندارند. (۳) رأی دهندگان هنوز شکاف و تفاوت روشنی بین سیاست‌های آلترناتیو چپ و راست می‌بینند و بالاخره (۴) سیمای عمومی رهبری راست رهبری افراطی، دمکرات‌های سوئد، بسیار افراطی فهمیده می‌شود. با این حال، از سال ۲۰۱۰ به این سو سوئد دیگر نمی‌تواند بعنوان یک نمونه منفی تلقی شود، چرا که دمکرات‌های سوئد در انتخابات ۲۰۱۰، ۵۷ درصد آراء و متعاقباً ۹، ۱۲ درصد آراء را در انتخابات سال ۲۰۱۴ بدست آوردند. بحث ما در این مقاله برای درک علل برآمد و رشد دمکرات‌های سوئد است، و بنابراین روی تغییر در فاکتورهایی که در بالا ذکر شد، تمرکز خواهیم کرد. بدین ترتیب که (۱) کاهش سیاست طبقاتی در سوئد؛ (۲) برجسته شدن روزافزون سیاست‌های عرصه اجتماعی فرهنگی، بویژه سیاسی شدن مسئله مهاجرت و محوریت یافتن آن. (۳) رشد همگرایی دو سویه به سمت مرکز از طرف حزب سوسیال دمکرات از یک سو و حزب محافظه کار از سوی دیگر که موجب سردرگمی رأی دهندگان در مورد سیاست‌های آلترناتیو شد. (۴) فرآیندی که در طی آن دمکرات‌های سوئد سعی کردند که از پیشینه‌ی نئوفاشیستی خود فاصله بگیرند و چهره‌ای مقبول و قابل احترام از خود، در دید رأی دهندگان ارائه دهند.

## معرفی

در سه دهه گذشته ما شاهد تجدید حیات دگرباره احزاب افراطی جناح راست در اروپا بوده‌ایم. وجه مشترک نظری این احزاب تکیه بر ناسیونالیسم نژادی که ریشه در اسطوره گذشته دارد بوده، و برنامه آن‌ها در سمت‌دهی بیشتر هژمونیک و یک‌دستی قومی ملی و بازگشت به ارزش‌های سنتی است. این احزاب هم‌چنین گرایش به پوپولیسم دارند و در این راستا کنشگران را متهم می‌کنند که آن‌ها اترناسیونالیسم و جهان - میهنی (کسموبیلیتیسم) را به ملت ترجیح داده و منافع حقیر و دیگر منافع گوناگون خود را برتر از منافع مردم قرار می‌دهند. بنابراین هسته‌ی مرکزی پیام احزاب افراطی جناح راست ترکیبی از ناسیونالیسم قومی - با بومی‌گرایی - و پوپولیسم قدرت ستیز حاکم است (ریدگرن ۲۰۰۷؛ ۲۰۱۷؛ موده ۲۰۰۷) هسته محوری تبلیغات آن‌ها، حداقل در اروپای غربی، مخالفت با مهاجرت بوده است.

با این حال در طی زمان موفقیت انتخاباتی احزاب افراطی جناح راست به شکل قابل ملاحظه‌ای از کشوری تا کشور دیگر متفاوت بوده. کشور سوئد تا چند سال به‌عنوان یک مورد غیرعادی در نظر گرفته می‌شد، که برخلاف همسایگان اسکاندیناوی خود دانمارک و نروژ فاقد یک حزب افراطی جناح راست در پارلمان بود. به‌جز مورد استثنایی انتخابات سال ۱۹۹۱ که حزب تازه تأسیس دمکراسی نو ۶،۷ درصد آراء را بدست آورد، هیچ حزب افراطی جناح راستی تا انتخابات سال ۲۰۱۰ موفق نشده بود حتی یک کرسی در پارلمان سوئد بدست آورد. در انتخابات سال ۲۰۰۲ دمکرات‌های سوئد تنها ۱،۴ درصد آراء را کسب کردند، که این رقم در انتخابات سال ۲۰۰۶ تقریباً دو برابر شد و به رقم ۲،۶ رسید. در انتخابات سال ۲۰۱۰ دمکرات‌های سوئد ۵،۷ درصد آراء را بدست آوردند و کرسی‌هایی در پارلمان ملی نصیب‌اشان شد و در سال ۲۰۱۴ حزب موفق به بدست آوردن ۱۲،۹ درصد آراء شد که روشن شد که سوئد دیگر یک مورد استثنایی فاقد یک حزب موفق افراطی جناح راست در پارلمان نیست. در این مقاله ما در پی یافتن چرایی این گذار و تغییر سیاست در سوئد هستیم، که بوسیله آن بتوانیم رشد سریع دمکرات‌های سوئد را توضیح دهیم.

یازده سال پیش ینس ریدگرن پرسیده شد چرا کشور سوئد یک استثناست و هیچ حزب افراطی جناح راست در انتخابات پارلمانی موفقیتی بدست نیاورده است. ریدگرن در مقاله خود به چهار توضیح اساسی اشاره کرده بود:

- (۱) طبقات اجتماعی در سوئد نسبت به جاهای دیگر هنوز از اهمیت بیشتری برخوردارند. رأی دهندگان طبقه کارگر کماکان بشکلی قاطع خود را به‌عنوان یک طبقه اجتماعی از طریق رأی دادن به سوسیال‌دمکرات‌ها تعریف می‌کنند، و بدین ترتیب بستر مناسبی که نیروهای افراطی جناح راست بتوانند آن‌ها را سازماندهی کنند، نیستند.

- (۲) نتیجه این که بخشاً ساختار اصلی بیشتر سیاست‌ها در سوئد را موضوع و مسائل اجتماعی اقتصادی تشکیل می‌داد. مسائلی که به حوزه اجتماعی فرهنگی مربوط می‌شد - مهم‌ترین آن‌ها مهاجرت - برای رأی دهندگان از اهمیت کم‌تری برخوردار بود.

- (۳) همگرایی بسیار کم‌تری بین جریان‌های اصلی احزاب سوئد وجود داشت. رأی‌دهندگان درک کاملاً روشنی

از سیاست‌های آلترناتیو که به دو جناح چپ و راست مربوط بود، داشتند.

(۴) نیروی رهبری کننده‌ی آلترناتیو عمده، دمکرات‌های سوئد، سیمایی کاملاً افراطی داشت.

در این نوشتار ما چهار فاکتوری را که در بالا نام برده شد، توضیح خواهیم داد تا نشان دهیم که چرا سوئد دیگر یک استثنا و یا یک نمونه‌ی غیرمتعارف نیست. ما می‌خواهیم در بحثی که در مورد ظهور و رشد دمکرات‌های سوئد می‌کنیم علت برآمد و رشد دمکرات‌های سوئد را بفهمیم و روی نکات زیر تکیه خواهیم کرد:

(۱) کاهش و افول سیاست طبقاتی در سوئد.

(۲) برجسته و محور شدن سیاست‌های اجتماعی فرهنگی و بویژه تبدیل شدن مسئله مهاجرت به یک موضوع سیاسی.

(۳) افزایش همگرایی که به علت حرکتی دو سویه به سمت مرکز توسط حزب سوسیال دمکرات و حزب محافظه کار صورت گرفت، موجب سردرگمی و توهم رأی دهندگان نسبت به سیاست‌های آلترناتیو شد.

(۴) فرآیندی که دمکرات‌های سوئد توسط آن سعی کردند که از گذشته نفوفاشیستی خود فاصله بگیرند و چهره‌ای مقبول و قابل احترام از خود نشان دهند.

## حزب گریزی و تغییر موازنه قدرت

حزب گریزی و تغییر توازن قدرت فرآیندهایی هستند که فرصت مطلوبی برای احزاب افراطی جناح راست بوجود می‌آورند. چنین تغییراتی همواره در عرصه‌های گوناگون و همزمان واقع می‌شوند (روکان ۱۹۷۰)، که بیشتر آن‌ها در نهایت بر پایه هویت و یا منافع استوار اند. گرچه چنین فرآیندهایی در عرصه‌های گوناگون همواره در کنار یکدیگر به صورتی آشکار و پنهان وجود دارند، ولی در دوره‌های معینی اهمیت برخی از آن‌ها برجسته‌تر شده و یا تنزل می‌کند (هوت ۱۹۹۶؛ کریسی ۲۰۰۸؛ ۲۰۱۲). دو عرصه معین از مشخصه‌های ویژه‌ی دمکراسی دمکراسی‌های اروپای غربی اند: شکاف اقتصادی موجود که موجب می‌شود کارگران برعلیه سرمایه قد علم کنند که در ارتباط با درجه معینی از دخالت دولت در اقتصاد است و دیگری چالش‌ها پیرامون مسائل اجتماعی فرهنگی است که عمدتاً در ارتباط مسائلی مانند مهاجرت، نظم و قانون، سقط جنین می‌باشند. شدت و حدت این دو منبع تنش تأثیر بسزایی در شانس تأثیرگذاری احزاب افراطی جناح راست در بدست آوردن موفقیت‌های انتخاباتی دارند. هر آینه که پاره‌ای از این مسائل برجستگی خود را از دست بدهند، در محدوده‌ای قرار می‌گیرند که تأثیرگذاری آن‌ها بر درک و تفسیر مردم از جهان کم می‌شود. همان گونه که کریسی و همکاران (۱۹۹۵: ۴) تأکید کرده، این چالش‌های قدیمی می‌توانند "بعنوان سپری در مقابل تلاش‌ها ساختاری برای صعود بازیگران جمعی عمل کند". شانتسیندر در ۱۹۷۵ به نکته مشابهی با طرح این بحث که "گذار از تغییر موازنه‌ی قدرت از نقطه الف، ب به نقطه پ، ت به این معنی است چالش‌های کهنه باید برای این که چالش‌های نو بتوانند مورد استفاده قرار بگیرند، به حاشیه رانده شوند. چالش جدید در صورتی می‌تواند غالب شود که چالش قدیمی به تابعی از آن تبدیل شده و یا در سایه قرار گیرد و یا فراموش شود، یا این که ظرفیت خود را برای بسیج و چالش‌گری از دست داده و به موضوعی بی‌ربط تبدیل شود."

همانگونه که در ادامه بحث خواهد شد، یکی از دلالتی که سوئد فاقد یک حزب افراطی جناح راست قوی در انتخابات بود، و ظهور آن به لحاظ زمانی این قدر به درازا کشید، این بود که شکاف و موضوعات اجتماعی اقتصادی که عاجل بودند و در سیاست محوریت و غلبه داشتند، از جانب حزب سوسیال دموکرات هدایت و مطرح می شدند، که این خود به عنوان سپری در برابر کنشگرانی که تلاش در بسیج (به معنای غلبه و قدرت مداری آن) و به محور تبدیل کردن عرصه های اجتماعی فرهنگی داشتند، عمل می کرد (ریدگرن، ۲۰۰۲، ۲۰۱۰). بهر حال چنین وضعیتی آرام آرام در طی پانزده سال گذشته تغییر کرد که خود موجب گشایش فضایی برای بسیج جناح راست افراطی شد.

## کاهش آراء طبقاتی

فرآیند تغییر توازن قدرت در سوئد در مقایسه با کشورهای همسایه اش به تعویق افتاد و طول کشید. سیاست های اجتماعی اقتصادی کماکان در مقایسه با مسائل سیاسی اجتماعی فرهنگی، موضوع غالب و مورد علاقه رأی دهندگان بود و برای آن ها در الویت قرار داشتند. اگرچه رأی دادن طبقاتی به آهستگی کاهش یافت ولی در سرتاسر دهه ی ۱۹۹۰ و سال های اول دهه ی ۲۰۰۰ میلادی موضوعات سیاسی در عرصه اجتماعی اقتصادی (بویژه در بین طبقه کارگر) تقریباً در سطح بالایی بود. با این حال، همان گونه که در سطور پائین ملاحظه خواهید کرد، چنین وضعیتی در سال های اخیر آغاز به تغییر کرد.

آراء طبقاتی، معمولاً اشاره به وضعیتی است که افراد متعلق به یک طبقه اجتماعی معین، به لحاظ آماری، به گونه ای یکسان رأی می دهند. این رأی دادن بر این فرض استوار است که رأی آن ها پی آمد منافع مشترکی است که افراد آن طبقه نسبت به آن موضع یکسانی دارند. رابطه ی بین طبقات اجتماعی و انتخاب حزب در سوئد در مقایسه با دیگر کشورهای غربی همواره قوی تر بوده، زیرا که ایده سوسیال دموکراسی در بین طبقه کارگر نسبتاً قوی بوده است (اوسکار سون و دمکر ۲۰۱۳). تا زمانی که چالش گری بر پایه طبقاتی غالب بود، فضا برای به چالش کشیدن عرصه محوری غالب (اجتماعی اقتصادی) بسیار محدود بود. در طی دو دهه گذشته رأی دادن بر اساس تعلق طبقاتی در کل اروپای غربی کاهش چشم گیری داشته، و در کشورهای شمال غرب این فرآیند قبل از هر چیز خود را در تضعیف و نازک تر شدن بند بین احزاب سوسیال دموکرات و طبقه کارگر نشان داده است (برای مثال، نگاه کنید به کلارک و لیپست ۲۰۰۱؛ اوسکار سون ۲۰۰۵).

کاهش رأی دادن بر پایه تعلق طبقاتی را با تغییرات اجتماعی مانند مدرنیته، جهانی شدن، بالا رفتن سطح تحصیلات عمومی و در پی آن تغییرات در ساختار ارزش گذاری مردم، توضیح داده می شود (برای نمونه، بتز ۱۹۹۴؛ ایوان ۱۹۹۹). به نظر می رسد که قطب بندی چپ و راست در سیستم حزبی نیز بر رأی دهی براساس تعلق طبقاتی بی تأثیر نبوده است (ینسن و همکاران ۲۰۱۲)، به این معنا که همگرایی ایدئولوژیک بین دو جریان اصلی احزاب (حزب سوسیال دموکرات و حزب محافظه کار - م)، ممکن است موجبات کاهش رأی دهی طبقاتی شده باشد (ایوان و تیلی ۲۰۱۲ الف؛ ۲۰۱۲ ب). همان گونه که ما در ادامه مقاله بیشتر بحث خواهیم کرد، احزاب سوسیال دموکرات با هدف جذب رأی دهندگان اقشار میانی به سمت سیاست مرکز حرکت کردند، تأثیر چنین

رویگردی تضعیف پیوندهای این حزب با رأی‌دهندگان طبقه کارگر بود. افزون بر این موضع احزاب سوسیال دمکرات نسبت به مسائل اجتماعی فرهنگی، رأی دادن بر پایه پایگاه طبقاتی را تحت تأثیر قرار داد: به همان میزان که احزاب سوسیال‌دمکرات بیشتر تلاش کردند که بر اساس و تکیه بر سیاست‌های لیبرال - چپ مردم بیشتری، که عمدتاً در برگیرنده طبقات متوسط بود، را بسیج کنند، بخش بیشتری از رأی‌دهندگان طبقه کارگر را که به طور متوسط و تقریباً دارای ارزش‌های سنتی اجتماعی فرهنگی قوی بودند، منحرف و دچار سردرگمی کردند (کیتزچت ۱۹۹۵؛ ۲۰۱۲). بهر حال، کاهش فاصله و تمایز بین سیاست‌های راست و چپ فضا را برای شکفتگی دیگر گزینه‌های سیاسی باز کرد.

شواهد زیادی موجود است که نشانگر کم شدن رأی‌دادن طبقاتی در سوئد است، و این گرایش نزولی در طی دهه‌ی گذشته تشدید شده است. رأی‌دادن طبقاتی که توسط نمایه‌ی آلفورد<sup>۱</sup> در سال ۱۹۵۰ آغاز شد، کاهش شدیدی را نشان می‌دهد. معهذاً باید توجه داشت که این کاهش از سطح بسیار بالایی شروع شد و رأی‌دادن طبقاتی در سوئد حتی امروز نیز یکی از قوی‌ترین نمونه‌ها در دنیای غرب است (اسکارسون ۲۰۱۶). از سال ۱۹۵۰ میلادی تاکنون کاهش مداومی در جریان بوده است، و در آخرین انتخابات در سال ۲۰۱۴، نمایه‌ی آلفورد نشان می‌دهد که این کاهش به پائین‌ترین سطح تاکنونی خود رسیده است: ۲۳ درصد در سال ۲۰۱۴، در مقایسه با سال ۱۹۵۶ میلادی که این رقم ۵۱ درصد بوده است (اسکارسون ۲۰۱۶). یکی دیگر از نشانه‌های فرسایش وفاداری طبقاتی، ضعیف شدن رابطه‌ی بین عضویت در اتحادیه کارگری و گزینش حزبی است. حمایت اعضای کنفدراسیون اتحادیه کارگری سوئد (ال، او) از حزب سوسیال‌دمکرات از میزان ۸۰ درصد در سال ۱۹۵۶ میلادی به ۵۲ درصد در سال ۲۰۱۰ کاهش یافته است (اسکارسون و هولمبری ۲۰۱۳). در آمار رسمی مربوط به رأی‌گیری در سال ۲۰۱۵ میلادی این رقم به ۴۲ درصد رسید (مرکز آمار سوئد ۲۰۱۵). هم‌زمان حمایت از دمکرات‌های سوئد به‌صورتی دراماتیک بین این گروه از رأی‌دهندگان افزایش یافته است: در سال ۲۰۱۵ میلادی، ۲۴ درصد از رأی‌دهندگان غیر سازمان‌یافته در اتحادیه کارگری از حزب دمکرات‌های سوئد حمایت کرده‌اند و این حزب را به دومین حزب مورد علاقه این دسته از رأی‌دهندگان تبدیل کرده‌اند (مرکز آمار سوئد ۲۰۱۵).

به‌موازات این روند، از آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی در سوئد عضویت در اتحادیه رو به کاهش گذاشته است. در سال ۲۰۱۵، ۷۱ درصد از کل شاغلین عضو اتحادیه بودند که سهم کارگران ۶۵ درصد بود. بیست سال پیش از این، در سال ۱۹۹۵ میلادی، ۸۵ درصد از مجموعه‌ی کل کارگران عضو اتحادیه بودند. بنابراین می‌توان گفت که چنین کاهش‌ی تقریباً دراماتیک بوده است (لارنسون، ۲۰۱۵). اشاره به این نکته از این نظر مهم است زیرا که ما می‌دانیم که گرایش به حمایت از احزاب افراطی جناح راست از طرف کارگران غیرسازمان‌یافته، اغلب بسیار بیشتر از رأی‌دهندگان طبقه کارگر سازمان‌یافته بوده است (سنرستد، ۲۰۱۵). و نیز از زمانی که اتحادیه‌ها بخشی از نقش نقش اجتماعی خود را از دست دادند، به‌طور کلی توانمندی این سازمان‌ها به جذب کارگران و متقاعد کردن آن‌ها به قبول رهبری چپ در انتخابات کاهش یافت که موجب طرفداری از احزاب افراطی جناح

۱ نمایه‌ی آلفورد نشاندهنده‌ی تفاوت بین سهم رأی‌دهندگان سوسیالیست طبقه کارگر و رأی‌دهندگان سوسیالیست طبقه متوسط است

راست شد (ایمرفال ۱۹۹۸؛ اندرشن و بیورک لوند ۲۱۴: ۱۹۹۰؛ اوسچ ۲۰۰۸).

به این اعتبار استدلال ما این است که یکی از فاکتورهای مهم برای درک علت ظهور و رشد دمکرات‌های سوئد، کاهش و اُفت سیاست رأی دادن براساس پایگاه طبقاتی در سوئد است که مآبازای کاهش و سست شدن بند و پیوند بین حزب سوسیال دمکرات و رأی دهندگان طبقه کارگر بوده است (اسکارسون و هولمبری ۲۰۱۳، اسکارسون و دمکر ۲۰۱۵). کاهش رأی طبقاتی اهمیت زیادی دارد چرا که برپایه‌ی تحقیقاتی که در گذشته صورت گرفته، ما می‌دانیم که رأی دهندگان طبقه کارگر از جمله مستعدترین گروه‌هایی هستند که می‌توانند به سمت احزاب افراطی جناح راست جذب شوند.<sup>۲</sup> (اوسچ ۲۰۰۸؛ ریڈگرن ۲۰۱۲؛ اسکارسون و دمکر ۲۰۱۵؛ سنرستد ۲۰۱۵).

## بی‌اعتمادی سیاسی و افول هویت حزبی

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در فرآیند حزب‌گریزی باور و اعتماد نسبت به نهادهای سیاسی در سوئد در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی از پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ با نسبتی بیشتر از دیگر کشورهای اروپایی کاهش داشته است (ریڈگرن، ۲۰۱۰). ولی قبل از آغاز چنین کاهش، اعتماد عمومی هم از نقطه نظر ملی و هم بین‌المللی نسبت به نهادهای سیاسی به‌گونه‌ای استثنایی بالا بود (هولمبری و ویلبول ۱۹۹۷). رأی‌دهندگان سوئدی امروز دیگر احترام بسیار کمی برای نهادهای سیاسی قائل‌اند. در سال ۲۰۱۴ تنها یک درصد از رأی‌دهندگان به احزاب سیاسی سوئدی اعتماد کامل داشتند، و تنها بیست درصد تقریباً باور بالایی داشتند. در عین حال سی درصد از رأی‌دهندگان چنین اظهار داشتند که یا اعتمادی بسیار شکننده دارند و یا اصلاً نسبت به احزاب سیاسی بی‌اعتماد اند (هولمبری و ویلبول ۲۰۱۵). باید در نظر داشته باشیم که کاهش باور و اعتماد به سیاست، در طی پانزده سال گذشته تا حدودی یکسان بوده و حتی می‌توان گفت که این روند تا حد معینی حرکتی معکوس داشته است.<sup>۳</sup> علیرغم چنین فرآیندهایی، ما شاهدیم که رأی‌دهندگان سوئدی بطور فزاینده‌ای از کارکرد دمکراسی در

۲ به‌رحال این نکته اهمیت دارد که توجه داشته باشیم که حزب دمکرات‌های سوئد از سال ۲۰۰۶ میلادی تاکنون در جذب رأی‌دهندگان (ستنی) کلبه احزاب سوئد و بویژه دو حزب رقیب عمده اصلی، حزب محافظه کار و حزب سوسیال‌دمکرات (همچنین کسانی که از رأی دادن خودداری می‌کردند) موفق بوده است. برای آگاهی از جزئیات تحلیل چگونگی حرکت رأی‌دهندگان در طی انتخابات ۲۰۰۶، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۴ به اوسکارسون و هولمبری (۲۰۱۳، ۲۰۰۸)، و اوسکارسون (۲۰۱۶) مراجعه شود. بعد از انتخابات سال ۲۰۱۴، این بحث مطرح شد که بخش زیادی از رأی‌دهندگانی را که حزب محافظه کار به‌نفع حزب دمکرات‌های سوئد از دست دادند، رأی‌های شناوری بودند که پیش از آن به حزب سوسیال‌دمکرات تعلق داشتند و جزء بخش و هسته‌ی مرکزی رأی‌دهندگان به حزب محافظه‌کار نبودند. این تحلیل نشانگر این است که حرکت رأی‌دهندگان از حزب سوسیال‌دمکرات به حزب محافظه‌کار و در نهایت به حزب دمکرات‌های سوئد در انتخابات سال‌های ۲۰۰۶، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۴ صورت گرفت امری بغایت غیرمتعارف بود. چنین فرضیه‌ای رد شده است (اکنگرن و اسکارسون ۲۰۱۵).

۳ در سال ۲۰۰۲، تنها ۱ درصد از کسانی که مورد پرسش واقع شدند، به احزاب سیاسی اعتماد داشتند و ۱۳ درصد تقریباً اعتماد داشتند. ۴۱ درصد از رأی‌دهندگان به این حزب یا خیلی کم به احزاب سیاسی اعتماد داشتند و یا اصلاً اعتماد نداشتند (هولمبری و ویلبول ۲۰۰۳).

کشور خشنود بوده‌اند. در در حوالی نیمه‌ی دهه ۱۹۹۰ سوئدی‌ها بیش‌تر از شهروندان دیگر کشورهای اروپای غربی خشنود نبودند، ولی در سال ۱۹۹۸، ۶۱ درصد از سوئدی‌ها اظهار داشتند که "خیلی و یا تقریباً از دمکراسی خشنود اند." چنین آماری در سال ۲۰۱۴، ۷۷ درصد بود (بریستروم و اوسکارسون ۲۰۱۵). این آمار رأی‌دهندگان سوئدی را در مقایسه با رأی‌دهندگان دیگر کشورهای اروپایی، حداقل در ارتباط با فرآیند و کارکرد دمکراسی در جایگاه مطلوب‌تری قرار می‌دهد (اسکارسون و هولمبری ۲۰۰۸).

این شواهد نشان می‌دهند که در دهه گذشته، شرایط و موقعیت برای بسیج نارضایتی گسترش نیافته، بلکه محدودتر شده است. با وجود این قطعاً فضاها و حوزه‌های قابل توجهی برای بسیج اعتراض از طریق تحریک و انگشت نهادن بر آن دسته از نارضایتی‌های عامه‌پسند از جریان‌های اصلی سیاسی نهادینه شده، وجود داشته است.

باور سیاسی در بین طرفداران حزب دمکرات‌های سوئد بسیار نازل است. چنین ناباوری بیان‌گر این است که این حزب تنها از موقعیت بدست آمده استفاده کرده است. تنها ۳۰ درصد از هواداران این حزب اظهار داشته‌اند که به سیاستمداران کاملاً اعتماد دارند و یا تقریباً اعتماد دارند. این آمار طرفداران حزب دمکرات‌های سوئد را در مقامی قرار می‌دهد که جزء بی‌اعتمادترین رأی‌دهندگان در سوئد اند (اسکارسون و هولمبری ۲۰۱۳). همچنین هواداران این حزب، نشان داده‌اند که اعتماد آن‌ها نسبت به سیستم سیاسی سوئد در مقایسه با طرفداران دیگر احزاب، در پایین‌ترین سطح است (سنرستد ۲۰۱۵). نزدیک به دو سوم از دمکرات‌های سوئد نارضایتی خود را از شکل و کارکرد دمکراسی در کشور ابراز کرده‌اند. در مقایسه با رأی‌دهندگان طرفدار دیگر احزاب که این رقم یک پنجم است. افزون‌براین، بیشتر دمکرات‌های سوئد باور دارند که سیاست عمومی در سوئد به سمت و سوی غلطی پیش می‌رود؛ مسائل به‌جای این که بهتر شوند، بدتر می‌شوند. تنها ۱۱ درصد از رأی‌دهندگان دمکرات‌های سوئد باور دارند که تحولات در سمت و سوی درستی است، که این رقم در مورد رأی‌دهندگان طرفدار دیگر احزاب ۳۷ درصد است (دمکر ۲۰۱۵).

حزب‌گریزی کنونی نشان از نوعی کاهش باورمندی سیاسی است و بنابراین رأی‌دهندگان طعمه‌ای آماده برای تبلیغات و بسیج انتخاباتی دیگر احزاب می‌شوند. چنین وضعیتی وقتی که همراه با تضعیف و کاهش هویت حزبی باشد، تأثیرش بیشتر نمایان می‌شود. در اروپای غربی، تعداد رأی‌دهندگانی که دارای هویت قوی حزب سیاسی باشند، عبارت دیگر افراد رأی‌دهنده‌ای که سمت‌گیری حزبی دارند، در طی دهه‌های اخیر کاهش یافته است (میر، ۲۰۱۳)؛ چنین کاهش در مورد سوئد هم صادق است و آمار کسانی که هویت قوی حزبی داشته‌اند، از رقم ۳۹ درصد در سال ۱۹۶۸ به ۱۷ درصد در سال ۲۰۱۰ کاهش داشته است (اسکارسون و هولمبری ۲۰۱۳).<sup>۴</sup> در سال ۲۰۰۶ تنها ۱۵ درصد خود را با هویت یک حزب معین سیاسی معرفی کردند - که نشان دهنده‌ی این است که نسبت رأی‌دهندگان واقعاً موجود، درست قبل از این که دمکرات‌های سوئد در صحنه سیاسی حضور پیدا کنند، بیشتر بود و با ظاهر شدن دمکرات‌های سوئد بخشی از رأی‌دهندگانی که وابستگی معینی نداشتند،

۴ اگر ما کسانی را که خود را قویاً با هویت حزبی معرفی می‌کردند با کسانی که حدوداً خود را با هویت حزبی نشان می‌دادند، ترکیب کنیم، سهم آن‌ها از ۶۵ درصد در سال ۱۹۶۸ به ۳۱ درصد در سال ۲۰۱۰ کاهش نشان می‌دهد (اسکارسون و هولمبری ۲۰۱۳).

حزبی را پیدا کردند که خود را با آن حزب تداعی کنند. تا این زمان هنوز درصد رأی دهندگان وابسته در بین وابستگان به حزب دمکرات‌های سوئد کمتر از رأی دهندگان وابسته نسبت به دیگر احزاب است: در سال ۲۰۱۰، ۲۳ درصد از رأی دهندگان به حزب دمکرات‌های سوئد خود را به حزب دمکرات‌های سوئد وابسته می‌دانستند، در حالی که میانگین متوسط برای همه احزاب ۲۸ درصد بود (اسکارسون و هولمبری ۲۰۱۳).

## رشد و برجسته شدن سیاست‌های اجتماعی فرهنگی و سیاسی شدن مسئله مهاجرت

در نتیجه کاهش رأی دادن بر اساس تعلق طبقاتی و هویت حزبی، بخش رأی‌دهنده‌ی رو به رشدی پدید آمد که رأی آن‌ها نه بر اساس پایگاه اجتماعی‌اشان و نه بر اساس هویت حزبی‌اشان بود. این‌ها کسانی بودند که رأی موضوعی می‌دادند. در نتیجه رقابت و مسابقه برای طرح مسئله به‌منظور جذب این آراء، از قبل اهمیت بیشتری یافت (دالستروم و اسپاسون ۲۰۱۱).

موضوع مهاجرین و مسائل مرتبط با آن (برای مثال، شهروندی، کثرت‌گرایی فرهنگی) مهم‌ترین مسائل سیاسی برای احزاب افراطی جناح راست در اروپای غربی بوده است. احزاب افراطی جناح راست با تکیه بر مسئله مهاجرین و اتخاذ موضعی سخت در قبال آن به بسیج رأی‌دهندگان پرداختند (وان در بورگ و همکاران ۲۰۰۵، ایوارزفلتن ۲۰۰۸، ریدگرن ۲۰۰۸). رأی‌دهندگان به حزب دمکرات‌های سوئد موضع سختی در قبال مسئله مهاجرت و آوارگان دارند. در سال ۲۰۱۵، ۹۳ درصد از طرفداران حزب دمکرات‌های سوئد با قطعنامه‌ای موافق بودند که خواستار کاهش تعداد پذیرش آوارگان در سوئد بود. این آمار باید با رقم ۴۲ درصد از هواداران حزب محافظه‌کار و ۲۹ درصد از هواداران حزب سوسیال‌دمکرات، ۱۳ درصد از هواداران حزب سبزها مقایسه شود (دمکر و وان در بورگ ۲۰۱۶). قابل ذکر است که باید توجه داشت که به‌رحال موضع سوئدی‌ها در کل نسبت به آمدن پناهندگان و مهاجرین به سوئد منفی نشده است و در جهت عکس بوده است. نسبت شهروندانی که فکر می‌کنند نظریه‌ی کاهش تعداد پناهندگان نظریه‌ی خوبی است، از رقم ۶۵ درصد در سال ۱۹۹۲ به ۴۰ درصد در سال ۲۰۱۵ کاهش یافته است.

به‌همین نحو، نسبت جمعیتی که موافق بودند که سوئد تعداد زیادی پناهنده دارد، از ۵۲ درصد در سال ۱۹۹۳ به ۳۶ درصد در سال ۲۰۰۹ کاهش یافته است. به‌همین ترتیب نیز نسبت مخالفین ملحق شدن همسر و نزدیکان درجه یک مهاجر از میزان ۲۵ درصد در سال ۱۹۹۳ به ۱۲ درصد در سال ۲۰۰۹ کاهش یافته است.

لازم به ذکر است که مخالفت با موضوع مهاجرت درست در زمانی کاهش یافت که کشور سوئد پذیرای بیشترین تعداد پناهندگان بود (دمکر ۲۰۱۵). موضوع مهاجرت در دوره‌ی پسا جنگ در مقایسه با دیگر موضوعات اجتماعی فرهنگی از اهمیت نسبتاً کمی برخوردار بود و برای رأی‌دهندگان در سال‌های دهه ۱۹۸۰ و اوائل دهه

۵ این نسبت ترکیبی آن‌هایی است که قویاً خود را به حزبی وابسته نشان می‌دادند و با تا حدودی براساس اعتماد حزبی رأی می‌دادند. سهم احزاب مختلف در سال ۲۰۱۰ چنین بود: حزب محافظه‌کار ۲۸ درصد، دمکرات مسیحی ۲۷ درصد، لیبرال ۲۵ درصد، حزب مرکز ۲۸ درصد، حزب سبزها ۲۸ درصد، حزب سوسیال‌دمکرات ۴۱ درصد و بالاخره حزب چپ ۲۹ درصد (اسکارسون و هولمبری ۲۰۱۳).



در عمل اهمیت چندانی نداشت، گرچه همزمان با به صحنه آمدن حزب پوپولیست جناح راست، دمکراسی نو تا حدود کمی برجسته شد، ولی بسرعت در بقیه‌ی سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ مجدداً اهمیت خود را از دست داد. در سال‌های دهه اول هزاره سوم موضوع مهاجرت در نوسان بود، ولی کماکان اهمیت آن چندان برجسته نبود. این روند تا قبل از انتخابات ملی سال ۲۰۱۴ ادامه داشت و تنها در این زمان بود که مسئله مهاجرت به یکی از موضوعات مهم سیاسی رأی دهندگان در سوئد تبدیل شد. بنابراین به شهادت آمار، در سال ۲۰۱۰ که حزب دمکرات‌های سوئد وارد پارلمان شد، موضوع مهاجرت اگرچه در حال رشد بود، ولی برجستگی چندانی نسبت به دیگر موضوعات سیاسی نداشت سی (ریدگرن ۲۰۰۳الف). با وارد شدن حزب دمکرات‌های سوئد به مجلس، موضوع مهاجرت به یک موضوع مهم سیاسی برای رأی دهندگان تبدیل شد. حضور دمکرات‌های سوئد در پارلمان به سیاسی تر شدن بیشتر این موضوع - برجسته تر شدن آن - کمک کرد (ریدگرن ۲۰۰۳الف).

برای این که مسئله مهاجرت بتواند بر نوع انتخاب رأی دهندگان تأثیرگذار باشد، باید به موضوعی سیاسی تبدیل شود (کمپبل ۱۹۶۰). در طی سال‌ها موضوع مهاجرت در سوئد امر سیاسی نبود. به جز موارد بسیار استثنایی. تا سال ۲۰۱۴ برای جریان‌های اصلی عمده سیاسی امر مهاجرت موضوع قابل اهمیتی نبود (اودالم ۲۰۱۱؛ ویدفلد ۲۰۱۵). موضوع مهاجرت زمانی برای رأی دهندگان مهم شد که یک حزب سیاسی پیرامون آن سازمان یافت و بسجج شد.

در انتخابات ملی سال ۱۹۹۱، وقتی که سهم رأی دهندگانی که فکر می کردند موضوع مهاجرت و پناهندگان در انتخاب حزب سیاسی برای رأی دادن مهم است، بیشتر شد و به حدود ۸ درصد رسید، حزب پوپولیست جناح راست، دمکراسی نو، موفق شد در مجلس کرسی‌هایی بدست آورد. مهاجرت ستیزی بخشی از دستورکار این حزب بود. مجادله و بحث و در مواردی بیگانه ستیزی عیان، اظهارنظرهای بحث انگیز نمایندگان حزب و حتی در مواردی بیانه‌های بیگانه ستیز نمایندگان آن توجه رسانه‌های ارتباط جمعی به حزب را جلب کرد و موجب شد که به موضوع توجه بیشتری کنند. حزب دمکراسی نو بر باد رفت و در انتخابات سال ۱۹۹۴ به خارج از پارلمان ملی پرتاب شد و موضوع مهاجرت نیز عملاً از دستور کار مسائل سیاسی روز و رأی دهندگان خارج شد. کم تر از دو ماه قبل از انتخابات سال ۲۰۰۲ حزب لیبرال (حزب مردم که به لیبرال تغییر نام داده) بسته‌ای سیاسی در باره سیاست مهاجرت پذیری و همگرایی مهاجرین در جامعه ارائه داد. مهم ترین موضوعی که در این بسته سیاسی پیشنهادی حزب لیبرال، مورد بحث قرار گرفت، مسئله آزمون زبان سوئدی به عنوان پیش شرط ضروری برای اعطای شهروندی سوئد به مهاجرین بود. اگرچه این پیشنهاد به منظور محدود کردن و کاهش میزان پذیرش مهاجرین تنظیم نشده بود، ولی استنباط بسیاری از رأی دهندگان چنین بود. در انتخابات سال ۲۰۰۲ حزب لیبرال موفق شد که آرای خود را سه برابر کند و شواهد نشان می دهد که بسته سیاسی مهاجرت پذیری حزب بخشی از علل موفقیت آن بود (هولمیری و اسکارسون ۲۰۰۴؛ ویدفلد ۲۰۱۵). دالستروم و اسپیاسون در سال ۲۰۱۳ نشان دادند که مسئله مهاجرت در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۶ در کل اهمیت چندانی را در تبلیغات انتخاباتی به خود معطوف نمی کرد، انتخابات سال ۲۰۰۲ انحراف مهمی از الگوی عمومی انتخاباتی در سوئد بود.

هرچند که دمکرات‌های سوئد از سال ۱۹۹۸ سهم خود از آراء را دو برابر کردند، ولی احزاب مهم و اصلی مسئله مهاجرت را به امری سیاسی در تبلیغات انتخاباتی خود تبدیل نکردند. وقتی که دمکرات‌های سوئد صاحب نمایندگانی در پارلمان سوئد شدند، به سیاسی شدن مسئله مهاجرت کمک زیادی کردند. مسئله مهاجرت در جریان تبلیغات انتخاباتی سال ۲۰۱۴، زمانی که نخست وزیر وقت فردریک رینفلد در سخنرانی خود هشدار داد که باید در انتظار بالا رفتن هزینه اقتصادی مهاجرت که نتیجه‌ی سرازیر شدن موج آوارگان از سوریه‌ی دستخوش جنگ و ویرانی باشند و در طی آن از رأی دهندگان سوئدی خواست که قلب‌های خود را به روی آوارگان بکشایند، علیرغم این که سخنان او در راستای اجرای سیاست لیبرالی مهاجرت‌پذیری دولت بود، معهذاً مورد توجه بسیاری قرار گرفت و زمینه‌ساز بحث‌های فراوان اقتصادی شد. هزینه‌های مهاجرت نیز فرصت‌های مناسبی نصیب دمکرات‌های سوئد کرد که بتوانند رأی‌دهندگانی را که نگران حیوانات خانگی‌اشان بودند بسیج کنند.

رشد و برجسته شدن مسئله مهاجرت در سال ۱۹۹۱ و ۲۰۱۴ هم چنین هم زمان با هجوم و افزایش چشمگیری پناهجویان بود. در سال ۲۰۰۲ وقتی که موج پناهندگان فروکش کرد و تعداد پناهجویان کم شد، این برجستگی فروکش کرد. هم چنین کم شدن تعداد پناهجویان و مهاجرتی که به سوئد آمدند در فاصله سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۷ باعث رشد و برجسته شدن مسئله مهاجرت نشد. با این حال، ما می‌توانیم استدلال کنیم که در شرایط تغییرات فرآیندهای جهان واقعی (بعبارت دیگر افزایش سریع تعداد پناهجویان و مهاجرین) با یک بیان سیاسی (وقتی که یک حزب سیاسی حول مسئله فوق بسیج می‌شود) ترکیب می‌گردد، آنگاه مسئله مهاجرت برجسته می‌شود.

همان گونه که دمکر و سندبری (۲۰۱۴) نشان داده‌اند، نسبت بیشتر آرای‌ی که دارای احساسات ضد مهاجری بوده‌اند مربوط به گروهی بوده‌اند که مسئله پناهنده‌ها و مهاجرین را از جمله‌ی سه مسئله مهم اجتماعی می‌دیده‌اند.<sup>۶</sup> بدین معنا که تنها یک اقلیت محدود از مردم سوئد خواهان سیاستی سختگیرانه‌تر در مورد موضوع مهاجرت و سیاست پناهنده‌پذیری‌اند و این مسئله را مهم‌تر از دیگر مسائل می‌دیدند. تبلیغات انتخاباتی دمکرات‌های سوئد از جانب این گروه از رأی‌دهندگان مورد حمایت قرار گرفت. هم زمان تا قبل از انتخابات ۲۰۱۴ موضوع مهاجرت چندان اهمیت نداشت و چنان موضوع سیاسی محوری نبود که بر ذائقه رأی‌دادن مردم تأثیر داشته باشد، و به همین دلیل به احتمال زیاد توضیح دهنده بخشی از علت موفقیت دمکرات‌های سوئد در انتخابات ۲۰۱۰ بوده. با این حال می‌توان گفت که ظهور و رشد مسئله مهاجرت به احتمال زیاد یکی از علت‌های رشد دراماتیک آرای حزب بین سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۴ بوده است.

۶ در فاصله سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ مسئله مهاجرت در بین بخشی از رأی‌دهندگان رشد دراماتیکی داشت، به اوج رسید و به یک مسئله عاجل تبدیل شد. چنین افزایش آرای در بین کسانی که احساسات ضد مهاجرین داشتند بیشتر بود، ولی برای مردمی نیز که خواهان یک سیاست پناهنده‌پذیری سخاوتمندانه بودند، مسئله مهاجرین اغلب به‌عنوان مسئله مبهم و با اهمیتی بروز کرد. از این رو مسئله مهاجرین به‌عنوان یک مسئله اجتماعی هم در ارتباط با کسانی شد که دارای احساسات مهاجر ستیزی بودند و هم آنان که طالب یک سیاست سخاوتمندانه‌ی پناهنده‌پذیری بودند (به دمکر و وار در میدان ۲۰۱۶ نگاه کنید).

## همگرایی ایدئولوژیک (اجتماعی اقتصادی) احزاب اصلی

یکی از فاکتورهای کمک کننده در موفقیت احزاب افراطی جناح راست، فرصت‌های سیاسی است که بر اثر همگرایی احزاب اصلی در صحنه سیاسی بوجود آمد (کیتسچل ۱۹۹۵). همگرایی ایدئولوژیک در صحنه سیاسی ممکن است باعث سردرگمی رأی دهندگان در مورد سیاست‌های آلترناتیو بشود، و تعدادی از رأی دهندگان چنین پندارند که احزاب سنتی اصلی "همه از یک قماش اند" که بنوبه خود هیزمی بر اجاق ناباوری و نارضایتی نسبت به احزاب سیاسی و سیاستمداران است. همگرایی هم چنین ممکن است فضایی در سپهر سیاسی برای بسیج احزاب جناح مقابل باز کند (کریسی ۱۹۹۹). افزون بر آن، همگرایی در عرصه‌های اصلی سیاسی، عرصه‌های اجتماعی اقتصادی، می تواند به کم شدن بار سیاسی این عرصه کمک کند و موجب گردد که رأی دهندگان و رسانه‌های ارتباط جمعی کم تر درگیر آن شوند (سچتیچندر ۱۹۷۵؛ موف ۲۰۰۵؛ ریدگرن ۲۰۰۵). که این نیز خود خالق فرصت‌هایی برای طرف‌های چالش گر می شود که بسیج شوند و عرصه‌های جدید آلترناتیوی را، از جمله عرصه اجتماعی فرهنگی را برجسته نمایند (ریدگرن ۲۰۰۷؛ بورنز چیر ۲۰۱۰؛ اودمالم ۲۰۱۱؛ اوسکارسون و دمکر ۲۰۱۳).

تحولات چند دهه گذشته موجب رشد همگرایی از جمله در عرصه اجتماعی اقتصادی بوده که شاتال موف (۲۰۰۵؛ ۶۳) آن را با ترم رشد "اجماع در مرکز" نام گذاری کرده است. این همگرایی در بطن خود گرایش به راست در مقیاس کلی بوده است (برای مثال مودج ۲۰۱۵). فضا برای مانور سیاست‌های مستقل اقتصادی ملی محدود شده که پی آمد گسترش اتحادیه‌ی اروپا و همراه با قرار داد توسعه و ثبات این اتحادیه و نیز تأسیس بانک مرکزی اروپا در کنار یک بانک مرکزی ملی مستقل. که البته "قدرت تصمیم گیری ظاهراً به یک ارگان بی طرف سپرده شد. قوانین الزام‌آوری به تصویب رسید که در عمل نفی اختیارات دولت وقت" بود (میر ۲۰۱۳: ۵۳؛ به مودگه ۲۰۱۵ نیز نگاه شود؛ مولر ۲۰۱۱: ۵). نتیجه این شد، که احزاب سیاسی "ممکن است با یکدیگر برای آراء رقابت کنند، و در مواقعی حتی بسیار شدید، ولی این احزاب خود را در وضعیتی دیدند که وظیفه‌ی آن‌ها تنها تقسیم همان تعهد است و تنها کارشان اجرای همان سیاست‌سازی ضعیفی است که برای آن‌ها باقی مانده" (مایر ۲۰۱۳: ۵۳). در نتیجه سیاست ریاضت کشی اقتصادی و احتیاط مالی به طور فزاینده‌ای زمینه مشترک فعالیت برای سوسیال‌دمکرات‌ها و راست - مرکز شد.

در مورد سوئد نیز وضعیت همین گونه بوده است. بحران عمیق اقتصادی در سال‌های اول دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی آغازی برای گذار سیاست اقتصاد ملی شد. الگوهای جدیدی در سیاست‌های مالی و پولی اتخاذ شد که به سخت‌تر و محدودتر شدن سیاست‌های اقتصادی منجر شد که تأثیرگذاری کم‌تر دولت در عرصه‌های مختلف سیاست اقتصادی را در پی داشت. بانک مرکزی سوئد مستقل تر شد. کنترل و ثابت نگاه داشتن نرخ تورم در سطح دو درصد در سال را عهده‌دار شد. بر این اساس در طی دو دهه گذشته، مبارزه با تورم نسبت به دیگر هدف‌های اقتصادی در اولویت قرار گرفت. علاوه بر این هدف ایجاد توازن در بودجه‌ی سالانه با مازاد دو

درصدی تولید ناخالص ملی قرار گرفت که این دو درصد باید به منظور بازپرداخت بدهی های ملی هزینه گردد. افزون بر این وقتی که در سال ۱۹۹۵ میلادی سوئد آمادگی پیوستن به اتحادیه اروپا را می گرفت، قوائد و معیارهای همگرایی با اتحادیه اروپا را که شامل طرح جبران کسری بودجه و ایجاد توازن در آن بود را پذیرفت. عضویت در اتحادیه اروپا اتخاذ و گردن نهادن به پیمان نامه رشد و ثبات را نیز در پی داشت. این تغییرات در سیاست اقتصادی به سمت سفت و سخت کردن بودجهی دولتی، توسط هر دو دولت های سوسیال دمکرات و راست میانه اجرایی شد. در مجموع این اقدامات عرصه را برای مانور دولت های ملی در ارتباط با سیاست های اقتصادی در مقایسه با چند دهه ی گذشته محدود کرد و شرايطی را پدید آورد که به همگرایی در سیاست اقتصادی هر دو گروه احزاب عمده سوسیال دمکرات و راست مرکز کمک کرد.

رفتار استراتژیک احزاب برای جذب رأی نیز به رشد این همگرایی کمک کرد. رأی دهندگان در عرصه ی مسائل اجتماعی - اقتصادی تقریباً مانند منحنی ناقوس کلیسا پخش شده اند، رأی دهندگان بیشتری در مرکز تا رأس و بویژه نوک هرم آن پخش گشته اند. این تقسیم که انگیزه ای برای احزاب می شود که بیشتر به سمت مرکز حرکت کنند (داونز ۱۹۵۷). حزب سوسیال دمکرات - بطور مشخص - وقتی که مشاهده کرد طبقه کارگری که سنتاً آن ها را نمایندگی می کرد، به لحاظ تعداد آب رفته، انگیزه قوی پیدا کرد که برنامه حزبی خود را بگونه ای تنظیم کند که بتواند مورد توجه بخشی از رأی دهندگان طبقه متوسط باشد (کیتسچلت ۱۹۹۴). چنین رویکردی تا حدودی توضیح دهنده ی حرکت احزاب سوسیال دمکرات در کشورهایی مانند آلمان، انگلستان و سوئد به سمت مرکز از سال های دهه ی ۱۹۹۰ میلادی است. همزمان حزب محافظه کار سوئد قبل از انتخابات سال ۲۰۰۶ استراتژی جدیدی در پیش گرفت و خود را "حزب جدید کار" و مدافع دولت رفاه، نامید. چنین حرکتی نشان داد که این تغییرات قبل از این که موضوعی باشند، گفتمانی (دیسکورسیو) است، و نشان از گذاری دراماتیک به سمت مرکز است.

وقتی که نظر رأی دهندگان سوئدی در مورد فاصله ی کلی بین دو قطب چپ و راست پرسیده شد، مشخص شد که این فاصله در سال ۱۹۷۰ میلادی بسیار بیشتر بوده تا انتخابات اخیر (اسکارسون و هولمبیری ۲۰۱۶). گرایشات همگرایی از زمان انتخابات ۲۰۰۶ در بین مؤتلفین (احزاب مؤتلف راست و میانه) بسیار آشکار است.<sup>۷</sup>

---

۷. وقتی از رأی دهندگان سوئدی خواسته شد که موضع احزاب سیاسی را در مورد یک عرصه سیاسی از صفر (چپ) تا صد (راست) قرار دهند (در سال ۱۹۷۹) سوسیال دمکرات ها ۲۹ امتیاز گرفتند، و محافظه کاران ۸۹ امتیاز. در سال ۲۰۰۶، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۴ سوسیال دمکرات ها ۳۶، ۳۳، و ۳۷ امتیاز گرفتند، در حالی که محافظه کاران ۸۴، ۸۳، و ۸۲ امتیاز گرفتند. از منظر نگاه رأی دهندگان سوسیال دمکرات ها در فاصله سال های ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۴ واحد به سمت راست حرکت کرده اند، در حالی که محافظه کاران ۷ واحد به سمت چپ. بنابراین مجموع فاصله دو قطب عمده رقیب چپ و راست در سوئد از نگاه رأی دهندگان کاهش یافته (اسکارسون و هولمبیری ۲۰۱۳). اسکارسون ۲۰۱۶). با این حال، این روش نمی تواند به ما پاسخ دهد که رأی دهندگان چگونه ترم های سیاسی راست و چپ را تعریف می کنند. علیرغم این باید به خاطر داشته باشیم که همین درک رأی دهندگان از واقعیت است که راهنمای آن ها در چگونگی رفتار انتخاباتی است.

## واکنش احزاب اصلی سوئد به دمکرات‌های سوئد

موفقیت احزاب افراطی جناح راست بخشاً در ارتباط با رابطه‌ی آن‌ها با احزاب سنتی در سیستم احزاب است. تحقیقات گذشته نشان داده که بمنظور درک بهتر راه‌های ممکن که احزاب افراطی جناح راست با توسل به آن‌ها می‌توانند رأی‌دهندگان را پیرامون مسئله مهاجرت بسیج کنند، لازم است که ما استراتژی‌های مسئله محور احزاب سنتی را نیز در نظر بگیریم (بیل ۲۰۰۳؛ مگوید ۲۰۰۵؛ گرین - پدرسن و کروگستروپ ۲۰۰۸؛ دالستوروم و اسپاسون ۲۰۱۳؛ اودمالم ۲۰۱۱؛ دالستوروم و سوندل ۲۰۱۲؛ لوکسبو ۲۰۱۴). تصور اساسی این است که چگونگی برخورد احزاب سنتی به مسئله مهاجرت، مانع و یا تسهیل کننده‌ی راه رشد احزاب افراطی جناح راست است. احزاب اصلی ممکن است با رقبای جدیدی - مانند یک حزب افراطی جناح راست - روبرو شوند و یکی از گزینه‌ها و یا استراتژی‌های معتدلی، خصمانه و یا همسازی را در پیش گیرند (مگوید ۲۰۰۵). وقتی که احزاب سنتی استراتژی بی‌اعتنایی در پیش می‌گیرند، این احزاب ترجیح می‌دهند که در قبال موضوعی که حزب جدید مطرح می‌کند، موضع نگیرند، در این‌جا موضوع مهاجرت در مورد احزاب افراطی جناح راست. با اجتناب احزاب سنتی از پرداختن به مسئله، ممکن است این احزاب سعی کنند تمرکز و توجه را از مسئله مهاجرت منحرف و معطوف به دیگر مسائل (مانند سیاست‌های اقتصادی) کنند و به رأی‌دهندگان چنین وانمود کنند که مسئله مهاجرت دارای اهمیت نسبتاً کمتری از دیگر مسائل است. اتخاذ استراتژی خصمانه توسط احزاب سنتی در مقابل احزاب افراطی جناح راست به معنی فاصله گرفتن از برنامه سیاسی آن‌هاست. گزینه سوم استراتژی همساز شدن است که احزاب اصلی سنتی بخشاً خود را با برنامه حزب افراطی جناح راست همساز می‌کنند و یا آن را حبس و قبضه می‌کنند. به نظر مگوید (۲۰۰۵) باید بپذیریم که اگر احزاب سنتی موضع احزاب افراطی جناح راست را انتخاب کنند، طرفداران حزب افراطی جناح راست کاهش خواهد یافت، چرا که چنین حرکتی مانند این است که رأی‌دهندگان را از رقیب چالش‌گر جدید دور کنیم. طبق نظر بیل (۲۰۰۳) ما باید در انتظار تأثیر معکوس نیز باشیم: در مواردی که احزاب سنتی خود را با موضع راست افراطی همساز می‌کنند و یا موضعی سخت‌تر در مورد مثلاً مهاجرت می‌گیرند، مثل این است که به گسترش فرصت سیاسی برای حزب افراطی راست کمک کرده‌اند، چرا که با این عمل به هدف حزب که همانا مشروعیت بخشیدن به موضع مطرح شده از جانب آن‌هاست کمک می‌کنند. در این حالت حزب افراطی جناح راست می‌تواند از سد غیر مسئولیت‌پذیری گذشته و آرای بیشتری بدست آورد (ریدگرن ۲۰۰۳).<sup>۸</sup> بیل معتقد است که احزاب معمولی جناح راست در مقایسه با احزاب جناح چپ در ارتباط با موقعیتی که حزب افراطی جناح راست بدست می‌آورد، کمتر امکان دارد که در این کارزار چیزی را از دست بدهند، چرا که احزاب افراطی راست در تشکیل دولت تمایل به حمایت از احزاب راست سنتی دارند. عبارت دیگر یک حزب افراطی راست موفق می‌تواند به بزرگ‌تر شدن بلوک جناح راست کمک کند.

با توجه به استراتژی‌های فوق، چگونه ما باید غیبت نسبی قبلی، و رشد انتخاباتی اخیر سیاست افراطی جناح

راست در سوئد را درک کنیم؟ استدلال ما این است که یکی از فاکتورهای بسیار مهم رفتار استراتژیک احزاب اصلی راست سنتی در انتخابات سال ۲۰۰۴ در ایجاد ائتلاف راست (آلیانس) بود. این رفتار نقش عمده‌ای داشته است. در انتخابات سال ۲۰۰۶ مؤتلفین اکثریت کرسی‌های پارلمان را بدست آوردند و جای دولت اقلیت سوسیال دمکرات را گرفتند. دولت ائتلافی، تمرکز چندانی روی مسئله مهاجرت نکرد، زیرا که قطب‌بندی معینی در بین چهار حزب تشکیل دهنده دولت ائتلافی وجود داشت. علت آن بخشاً این بود که مؤتلفین انسجام و استحکام داخلی را برای اجرای برنامه حداکثری هر یک از احزاب عضو ائتلاف را ترجیح دادند. برای مثال، اگر حزب محافظه کار در تبلیغات انتخاباتی توجه را روی موضوع مهاجرت معطوف می‌کرد، نسبت به همکاری با احزاب ائتلاف یک تهدید تلقی می‌گشت و در نتیجه توانمندی ارائه و معرفی یک ائتلاف یک‌دست را پیچیده می‌کرد. افزون بر این، چهار حزب اصلی جناح راست، توافق روی مسائل اجتماعی اقتصادی را آسان‌تر یافتند، چرا که اختلافات نظری روی مسائل اجتماعی فرهنگی از جمله مهاجرت بیشتر بود. حزب مرکز و حزب لیبرال که معمولاً در مورد مسئله مهاجرت موضع لیبرال‌تری نسبت به حزب محافظه کار دارند، به لحاظ استراتژیک در میانه دو قطب چپ و راست قرار دارند و این جایگاه به آن‌ها این توانایی را می‌دهد که چنانچه از همکاری با راست خشونت نباشند به همکاری و معامله با سوسیال دمکرات‌ها رو بیاورند. به این دلیل سیاسی کردن مسئله مهاجرت برای احزاب اصلی جناح راست مسئله رسیدن به یک توافق و تشکیل یک دولت قدرتمند را مشکل‌تر می‌کرد (گرین - پدرس و کروگستروپ ۲۰۰۸؛ گرین - پدرس و اودمالم ۲۰۰۸).

پس از انتخابات سال ۲۰۱۰ وقتی که حزب دمکرات‌های سوئد موفق به کسب کرسی‌های پارلمانی شد، ائتلاف راست اکثریت خود را در پارلمان از دست داد ولی به دولت‌مداری ادامه داد. تا انتخابات سال ۲۰۱۰ به بر پایه‌ی استراتژی که مؤتلفین داشتند، احزاب جناح راست تا حدودی از یک سیاست بی‌اعتنایی در برخورد با دمکرات‌های سوئد پیروی می‌کردند. اتخاذ چنین سیاستی تا مدتی طولانی موفق بود و به احتمال قوی همین امر یکی از دلایل طول کشیدن موفقیت دمکرات‌های سوئد در انتخابات بود (ریدگرن ۲۰۱۰؛ دالستروم و اسپاسون ۲۰۱۳). بعد از انتخابات سال ۲۰۱۰ دولت اقلیت ائتلاف (آلیانس) بخاطر این که سیاست‌هایش را به تصویب پارلمان برساند، مجبور شود که خارج از ائتلاف حمایت‌هایی جستجو کند. بخشاً به این خاطر که مانع شود که دمکرات‌های سوئد روی سیاست مهاجرت‌پذیری تأثیر و نفوذ ویژه پیدا کنند. مؤتلفین برای معامله به طرف حزب سبزها دست دراز کردند.<sup>۹</sup> حزب سبزها یکی از احزابی است که در مورد مسائل اجتماعی فرهنگی موضعی بغایت لیبرالی دارد. این توافقنامه سیاست مهاجرت دولت را به سمت سخاوتمندانه‌تری سوق داد. حاصل آن همگرایی به دو دلیل ممکن است به سود دمکرات‌های سوئد تمام شده باشد (لوکسیو ۲۰۱۴): اول، لیبرال کردن سیاست مهاجرت کمک کرد که این مسئله سیاسی شده و آن را به سطح و به موضوع روز و در دستور کار قرار

۹ این توافقنامه بنام "چارچوب توافقنامه بین دولت و حزب سبزها" نامیده می‌شود که شامل چند سیاست اصلاحی مشخص بود، ولی دربرگیرنده رفتاری سخاوتمندانه نسبت به پناهجویان فاقد مدارک شناسایی بود. برای مثال حق استفاده از امکانات درمانی و بهیم پیوستن وابستگان درجه اول. سوسیال دمکرات‌ها و حزب چپ در این معامله شرکت نکردند، ولی در عین حال با آن مخالفت هم نکردند (لوکسیو ۲۰۱۴؛ وایدفلدت ۲۰۱۵).

دهد. دوم، همگرایی بیشتر حول مسئله مهاجرت موجب شد که دمکرات‌های سوئد انحصار آن را در دست گیرند و برنامه‌ی سیاسی به مراتب سخت‌تری در این خصوص عرضه کنند. گرچه هدف این تغییر سیاست استراتژی مشخص نفی در برابر دمکرات‌های سوئد بود، ولی هنوز این سؤال بی‌جواب است که آیا چنین استراتژی به سود دمکرات‌های سوئد بود یا نه؟ از یک سو این استراتژی فرصتی برای حزب بوجود آورد که خود را مظلوم و شهیدی که بایکوت شده جلوه دهد، و منطقی است که فکر کنیم حزب که به‌خاطر چنین مظلوم‌نمایی سمپاتی بیشتری، آن‌هم زمانی که در پارلمان بود، بدست آورد. و این امر می‌تواند موجب بیشتر شدن انتظارات در بین حامیان بالقوه‌ی این حزب شود، حالا که حزب دمکرات‌های سوئد در پارلمان حضور دارد، احزاب اصلی سنتی باید این حزب را بیشتر به‌بازی می‌گرفتند. از سوی دیگر ممکن است که حزب دمکرات‌های سوئد به‌دلیل اعمال استراتژی بی‌اعتنایی از طرف احزاب اصلی، بویژه حالا که این حزب مانند گذشته حساسیت نشان نمی‌داد و در پارلمان نیز حضور داشت، صدمه ببیند که تأثیرات منفی بر مشروعیت این حزب داشته باشد.<sup>۱۰</sup>

## دمکرات‌های سوئد - حزبی با مشروعیت فزاینده؟

حزب دمکرات‌های سوئد در سال ۱۹۸۸ از ادغام حزب سوئد، که در سال ۱۹۸۶ از ادغام حزب پیشرفت و گروه نژادپرست راست فوق افراطی "سوئد را سوئدی نگاه داریم"، تأسیس شد (لودنیوس و ویکستروم ۱۹۹۷، ۱۲۴؛ رید گرن ۲۰۰۶). بنابراین برخلاف احزاب خواهرش در کشورهای دانمارک و نروژ منشاء حزب دمکرات‌های سوئد حاصل جریانی بود که از نقطه نظر بخش وسیعی از رأی‌دهندگان فاقد مشروعیت و مقبولیت بود، و بنابراین یکی از دلالتی که چرا احزاب اصلی سوئد موفق شده بودند تا سال ۲۰۱۰ حضور و موفقیت این حزب افراطی جناح راست در انتخابات را مسدود کنند، این بود که دمکرات‌های سوئد موفق نشده بودند که چهره‌ای مقبول و مورد احترام از خود برای رأی‌دهندگان ارائه دهند (ریدگرن ۲۰۰۲؛ ویدفلدت ۲۰۰۰).

در واقعیت امر رابطه‌ی دوجانبه‌ی حزب دمکرات‌های سوئد با نئونازیست‌ها و دیگر گروه‌هایی که نظرات کاملاً آشکار راست فوق افراطی داشتند، معضلی بوده که به‌دفعات گریبان‌گیر حزب بوده است. در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی مرز این حزب با این گروه‌ها بسیار مخدوش بود. در حوالی نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی رهبری جدید حزب استفاده از یونیفورم را در تظاهرات و همایش‌های حزب دمکرات‌های سوئد ممنوع کرد. ولی کماکان باز غیرعادی نبود که فعالینی را که حتی در سطحی که مسئولیت حزبی داشتند، در بین دمکرات‌های سوئد یافت که در گذشته و یا حتی در آن زمان ارتباطاتی با محافل نئونازیستی داشتند. پس از آن رهبری حزب تلاش‌های روزافزونی کرده است که از گروه‌های فوق افراطی راست فاصله بگیرد که شاید بتواند چهره‌ای مقبول و مورد احترام از خود به رأی‌دهندگان ارائه دهد. این تلاش‌ها زمانی که یکی از فراکسیون‌های حزب که دارای نظرات

۱۰ متأسفانه ما در موقعیتی نیستیم که به این پرسش پاسخی قطعی بدهیم. اول این که ما نمی‌توانیم تأثیرات تغییر در سیاست مهاجرت و در پیش گرفتن استراتژی بی‌اعتنایی را بررسی کنیم. و دوم این که نمی‌دانیم که اگر چنین استراتژی در پیش گرفته نمی‌شد، آیا باز دمکرات‌های سوئد بیشتر رشد می‌کردند، یا نه؟

بغایت افراطی بود از حزب جدا شد و جریان دمکرات‌های ملی را بوجود آورد و دمکرات‌های سوئد موفق شدند قبل از انتخابات ۲۰۰۲ یکی از اعضای حزب محافظه‌کار، بنام استن اندرشون را که عضو پارلمان هم بود، به حزب جذب کنند، نشانه‌ای از رشد مشروعیت حزب بود. تلاش برای ارائه چهره‌ای مردم پسند از زمانی که جیمی اوکسون در سال ۲۰۰۵ رهبر حزب شد، شدت گرفت. او در موفقیت حزب در انتخابات سال ۲۰۰۶ نقش ویژه‌ای داشت. حزب موفق شد آرای خود را از ۱،۴ درصد به ۳ درصد افزایش داده و ۲۵۰ کرسی در کمون‌های (شهرداری‌ها) مختلف بدست بیاورد. در سال ۲۰۱۰ دمکرات‌های سوئد با ۵،۷ درصد از آراء وارد پارلمان شدند و در سال ۲۰۱۱ حزب به‌طور رسمی لقب و وجه مشخصه‌ی خود را از ناسیونالیسم به سوسیال محافظه‌کار تغییر داد و در طی سال ۲۰۱۲ آن چه که "تحمل‌پذیری صفر در مقابل نژادپرستی" نامیده شد، از طرف حزب مطرح شد که نتیجه‌اش اخراج تعداد زیادی از اعضای حزب بود که در محافل رسمی نظراتی را ابراز کرده بودند که بار نژادپرستانه داشتند. می‌توان چنین ادعا کرد که این اخراج‌ها قبل از هرچیز هدف‌اش بزک و آرایش کردن چهره‌ی حزب، و پیمایی به رأی دهندگان بود که حزب جداً در تلاش است که با گذشته سیاسی افراطی خود وداع کند. (مشکل بزرگ این بود که دمکرات‌های سوئدی که در مرکزیت حزب جا خوش کرده بودند، اخراج نشدند). ولی به‌نظر می‌رسد که این تاکتیک به رأی‌دهندگان در تغییر نظرشان کمک کرد.

تحقیقات گذشته نشان داده است که رسانه‌های ارتباط جمعی برای ظهور یک حزب افراطی جناح راست اهمیت زیادی دارند (اندرشن ۲۰۱۰؛ الیناس ۲۰۱۰). پوشش خبری به این لحاظ مهم است که به دیده شدن حزب کمک می‌کند. دیده شدن برای یک حزب جدید، به‌منظور جذب امکانات مالی، بسیار حیاتی است. علاوه بر این توجه رسانه‌های خبری مشروعیت و احترام و شناخته شدن حزب را افزایش می‌دهد.

توجه رسانه‌های ارتباط جمعی به دمکرات‌های سوئد در طی دو دهه‌ی گذشته به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. برای مثال در جریان انتخابات ۲۰۱۰ حزب دمکرات‌های سوئد نسبت به بعضی دیگر از احزاب سنتی سوئد مانند حزب دمکرات مسیحی و حزب چپ بیشتر مورد توجه رسانه‌های ارتباط جمعی بوده است. این مورد برای یک حزب کوچک جهت جذب منابع مالی فوق‌العاده مهم بود، گرچه بیشتر پوشش‌های خبری بار منفی داشتند. علیرغم تلاش‌های حزب دمکرات‌های سوئد برای نشان دادن چهره‌ای مقبول از خود، حزب کماکان در حال مبارزه با رسوایی‌ها و اظهارنظرها و بیانیه‌های بحث‌انگیز از جانب نمایندگان‌اش است. رسوایی که در سال ۲۰۱۰ تحت نام "افتضاح، لوله‌ی آهنی" اتفاق افتاد، تنها در سال ۲۰۱۲ مورد توجه رسانه‌های اجتماعی قرار گرفت. نوار ویدیویی پخش شد که در آن نشان می‌داد که چگونه دو نماینده پارلمان از حزب دمکرات‌های سوئد که یکی از آن‌ها عهده‌دار مسئولیت بالایی در حزب بود، زنی را در خیابان مورد پرخاش و تهاجم قرار می‌دهند و با استفاده از الفاظ نژادپرستانه و جنسی او را تحقیر می‌کنند و سپس یک کم‌دین سرشناس به آن زن کمک می‌کند. هم چنین در فیلم نشان داده می‌شود که چگونه یکی از دمکرات‌های سوئد زن را به بدنه یک اتومبیل هل می‌دهد. دو عضو حزب دمکرات‌های سوئد مسلح به یک لوله‌ی آهنی بودند. علیرغم این رفتار بحث برانگیز و دیگر رسوایی‌هایی که به‌صورتی گسترده مورد توجه رسانه‌های اجتماعی قرار گرفتند، حمایت از حزب دمکرات‌های سوئد به‌صورت قابل توجه‌ای تحت تأثیر قرار نگرفت. شواهدی موجود است که نشان‌دهنده‌ی



این است که احزاب افراطی جناح راست، در مقایسه با احزاب سنتی، حساسیت کمتری نسبت به تبلیغات منفی از خود نشان می‌دهند (الیانس ۲۰۱۰). یک توضیح احتمالی می‌تواند این باشد که نگاه عمومی به تبلیغات و پوشش‌های خبری را بخشی از تبلیغات "سیاست‌های سنتی" می‌دانند و چنین می‌پندارند که توطئه‌ای از طرف آن‌ها بر علیه راست افراطی در جریان است (اندرشن ۲۰۱۰). بعلاوه ناباوری گسترده در بین طرفداران این حزب وجود دارد. برای مثال ۹۳ درصد طرفداران حزب دمکرات‌های سوئد بر این باورند که رسانه‌های اجتماعی و ارتباط جمعی سوئد در مورد مسئله مهاجرت حقیقت را به مردم نمی‌گویند (دمکر ۲۰۱۵).<sup>۱۱</sup> علاوه بر این در طی ده سال گذشته شبکه‌های اجتماعی خبری جایگزین در فضای مجازی، اهمیت فزاینده‌ای یافته‌اند و دمکرات‌های سوئد در این فضا بسیار موفق بوده‌اند و مستقیم و غیرمستقیم توانسته‌اند با راه‌اندازی و استفاده از این شیوه‌ی ارتباط‌گیری برنامه سیاسی خود را تبلیغ کنند. برای نمونه سایت خبری "اوپیکسلات" بطور متوسط ۲۰۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰ بازدید کننده در هفته دارد (کرزانوسکی ۲۰۱۶).

علاوه بر این، همانگونه که در سطوح بالا بحث شد، یکی از دلالتی که چرا حضور و موفقیت دمکرات‌های سوئد در سپهر انتخاباتی کشور سوئد مدت‌ها طول کشید، رویکرد استراتژیک بی‌اعتنایی بود که توسط احزاب اصلی سنتی در پیش گرفته شد. احزاب عادی سوئد نه تنها سعی کردند از طریق امتناع با همکاری با حزب دمکرات‌های سوئد یک کمربند حفاظتی بوجود آورند، بلکه از همکاری و با انطباق برنامه‌ی حزبی خود با این حزب در مورد مسئله مهاجرت خودداری کردند.

در واقع این احزاب بیشترین تلاش خود را معطوف به این کردند که توجه و تمرکز را از مسئله مهاجرت منحرف کنند (دالسترو و اسبیاسن ۲۰۱۳). وقتی که حزب دمکرات‌های سوئد به پارلمان راه یافت، بویژه از زمانی که ائتلاف مرکز و راست بوسیله‌ی آرای عمومی از دولت خارج شد، دیگر حفظ و پیشبرد این استراتژی دشوار شد و تعدادی از احزاب - بطور مشخص حزب محافظه‌کار و حزب دمکرات مسیحی - بعد از انتخابات سال ۲۰۱۴ سیاست مهاجرپذیری خود را به شکل قابل توجهی سخت‌تر کردند. چنین تغییری بخشاً در ارتباط با تغییر شرایط سیاسی بود که علت آن افزایش پناهجو از سوریه بود، ولی دشوار نیست که آن را چنین معنا کرد که علت این تغییرات تلاشی در جهت انطباق سیاست خود با برنامه‌ی سیاسی حزب دمکرات‌های سوئد است تا شاید بتوانند رأی‌های از دست داده را دوباره بدست آورند. علاوه بر این حزب محافظه‌کار، از سال ۲۰۱۴ اقدام به همکاری با حزب دمکرات‌های سوئد در سطوح محلی، شهرداری‌ها، کرده است. با این حال تاکنون همه‌ی احزاب اصلی سنتی کمربند حفاظتی خود را در مقابل حزب دمکرات‌های سوئد در سطح کشوری حفظ کرده‌اند.

## نتیجه‌گیری؛ کلام آخر

این مقاله با نگاهی به این موضوع شروع شد که کشور سوئد با دیگر کشورهای اروپای غربی از این منظر که توانسته بود، در یک دوره زمانی طولانی حضور احزاب افراطی جناح راست را در پارلمان سد کند، تفاوت داشت. وضعیتی که در طی انتخابات سال ۲۰۱۰ دست‌خوش تغییر شد. در این مقاله ما تلاش کردیم علل و احتمالات آن

را توضیح داده و چگونگی برآمد انتخاباتی سیاست افراطی راست در سوئد را نشان دهیم.

اول، تا این اواخر مجموعه‌ی وفاداری طبقاتی در سوئد برعلیه سازمانیابی نیروی افراطی جناح راست بود. رأی‌دهندگان طبقه‌ی کارگر به‌شکلی قاطع هویت طبقاتی خود را با حزب سوسیال دمکرات تداعی می‌کردند که این باعث می‌شد که این رأی‌دهندگان را از دسترسی تبلیغات نیروی افراطی جناح راست دور کند. با این حال کاهش سیاست طبقاتی در دهه‌های گذشته سپهر سیاسی سوئد را دست‌خوش تغییر کرد.

دوم، برجستگی و محوریت عرصه‌ی اجتماعی اقتصادی در سوئد مانند یک سپر حفاظتی بود در مقابل تلاش‌هایی که برای بسیج و به سطح کشیدن مسائلی که به دیگر عرصه‌های سیاسی (مانند اجتماعی فرهنگی) عمل می‌کرد. با این حال مسائل عرصه‌ی اجتماعی فرهنگی، مهم‌ترین آن‌ها مسئله‌ی مهاجرت، توانست در طی دهه‌های گذشته برجستگی پیدا کند که این به سود دمکرات‌های سوئد بود.

سوم، همگرایی فزاینده در عرصه‌ی مسائل اجتماعی اقتصادی و نیز گسترش اجماع بین احزاب سستی، به کم‌تر سیاسی شدن سیاست‌های اجتماعی اقتصادی کمک کرد و رنسانسی بود که شدیداً به دمکرات‌های سوئد کمک کرد که ادعا کنند که تفاوت‌چندانی بین احزاب اصلی سستی وجود ندارد (همه مثل هم اند).

چهارم، رهبری حزب افراطی جناح راست - دمکرات‌های سوئد - سخت تلاش کرده است که از گذشته‌ی خود فاصله بگیرد و سیمایی مقبول و قابل احترام از خود ارائه کند، استراتژی که بنظر می‌رسد در چشم بسیاری از رأی‌دهندگان نسبتاً موفق بوده است.

مطالعه‌ی ما بر نیاز ترکیب فاکتورهای جنبه - خواسته با جنبه - حمایت دلالت دارد (ریدگرن و ماد ۲۰۰۲)، اما فعل و انفعالات بین فرآیندهای ساختاری و نیازهای استراتژیک آکتورهای سیاسی را نیز در نظر می‌گیرد. این مطالعه هم چنین بر اهمیت جدایی فاکتورهای توضیح‌دهنده‌ی برآمد انتخاباتی احزاب افراطی جناح راست از فاکتورهایی که توضیح‌دهنده‌ی رشد و موفقیت این احزاب در انتخابات اند تأکید دارد. برای مثال، دمکرات‌های سوئد موفق شدند در انتخابات سال ۲۰۱۰ پیروزی کسب کنند و به پارلمان راه یابند، علیرغم این که موضوع مهاجرت هنوز برجستگی چندانی نداشت. از آن جایی که دمکرات‌های سوئد بعد از سال ۲۰۱۰ در پارلمان حضور داشتند، دینامیسم این حوزه سیاسی تغییر کرد (بورديو ۲۰۰۰)، و به سیاسی شدن مسئله مهاجرت کمک کرد که به نوبه خود تا حدودی توضیح‌دهنده‌ی این نکته است که چرا دمکرات‌های سوئد توانستند میزان آرای خود را در فاصله‌ی دو رأی‌گیری ۲۰۱۰ و ۲۰۱۴ دو برابر کنند.

پایان

**Sweden, Now a Country Like All the Others?**

**The Radical Right and the End of Swedish Exceptionalism**

**Jens Rydgren & Sara van der Meiden**

**Department of Sociology**

**Stockholm University**

## References

- Andersen, J. G. and Bjørklund, T. 1990. "Structural changes and new cleavages: The Progress Parties in Denmark and Norway." *Acta Sociologica*, 33(3): 195-217.
- Andersson, C. 2010. "Populism och journalistik-stadigt sällskap eller tillfällig bekantskap?" *Statsvetenskaplig tidskrift*, 112(3).
- Bale, T. 2003. "Cinderella and her ugly sisters: the mainstream and extreme right in Europe's bipolarising party systems." *West European Politics*, 26(3): 67-90.
- Berg, L., and Oscarsson, H. 2015. *Supervalåret 2014*. Stockholm: Statistiska centralbyrån
- Bergström, A. and Oscarsson, H. 2015. *Svenska trender 1986-2014*. Göteborg: SOM-institutet vid Göteborgs universitet
- Betz, H-G. 1994. *Radical Right-wing Populism in Western Europe*. New York: St. Martins Press.
- Bornschieer, S. 2010. "The new cultural divide and the two-dimensional political space in Western Europe." *West European Politics*, 33(3): 419-444.
- Bourdieu, P. 2000. *Propos sur the champ politique*. Lyon: Presses Universitaires de Lyon.
- Campbell, A., Converse, P. E., Miller, W. E. & Stokes, D. E. 1960. *The American Voter*. New York: John Wiley.
- Clark, T.N. and Lipset, S.M. eds. 2001. *The Breakdown of Class Politics: A Debate on Post-industrial Stratification*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Dahlström, C. and Esaiasson, P. 2013. "The Immigration Issue and Anti-immigrant Party Success in Sweden 1970–2006: A Deviant Case Analysis." *Party Politics* 19 (2): 343–64
- Dahlström, C., & Sundell, A. 2012. "A losing gamble. How mainstream parties facilitate anti-immigrant party success." *Electoral Studies*, 31(2): 353-363.
- Demker, M. 2010. "Svenskar långsiktigt allt mer positiva till invandrare" in Holmberg, S., & Weibull, L. eds. *Nordiskt ljus: trettiosju kapitel om politik, medier och samhälle: SOM-undersökningen 2009*, Göteborg: SOM-institutet, University of Gothenburg.
- Demker, M. 2015. "Mobilisering kring migration förändrar det Svenska partisystemet," in Johansson, B., Oskarson, M., Oscarsson, H. and Bergström, A. eds. *Fragment: SOM-undersökningen 2014*. Göteborg: SOM-institutet
- Demker, M. and Sandberg, L. 2014 "Starkare oro för främlingsfientlighet än för invandring," in Oscarsson, H. and Bergström, A. eds. *Mittfåra & marginal: SOM-undersökningen 2013*, SOM-institutet, Göteborg, 2014

- Demker, M. and van der Meiden, S. 2016. "Allt starkare polarisering och allt lägre flyktningmotstånd," in Ohlsson, J., Oscarsson, H. and Solevid M. eds. *Ekvilibrium: SOM-undersökningen 2015*. Göteborg: SOM-institutet (forthcoming)
- Downs, A. 1957. *An Economic Theory of Democracy*. New York: Harper Collins.
- Ekengren, A-M. and Oscarsson, H. 2015. "Ett liv efter Nya Moderaterna?" *Statsvetenskaplig tidskrift* 117(2): 153-168.
- Ellinas, A.A. 2010. *The Media and the Far Right in Western Europe: Playing the Nationalist Card*. New York: Cambridge University Press
- Evans, G. red. 1999. *The End of Class Politics? Class Voting in Comparative Context*. Oxford: Oxford University Press.
- Evans, G and Tilley, J. 2012a. "How Parties Shape Class Politics: Explaining the Decline of the Class Basis of Party Support". *British Journal of Political Science*, 42: 137-161.
- Evans, G., and Tilley, J. 2012b. "The Depoliticization of Inequality and Redistribution: Explaining the Decline of Class Voting." *The Journal of Politics*, 74(4): 963–976.
- Green-Pedersen, C. and Krogstrup, J. 2008 "Immigration as a political issue in Denmark and Sweden." *European Journal of Political Research*, 47: 610–634. 26
- Green-Pedersen, C. and Odalmalm, P. 2008. "Going different ways? Right-wing parties and the immigrant issue in Denmark and Sweden." *Journal of European Public Policy*, 15(3): 367-381.
- Holmberg, S. and Oscarsson, H. 2004. *Väljare: Svenskt väljarbete under 50 år*. Stockholm: Norstedts Juridik.
- Holmberg, S. and Weibull, L. 1997. "Förtroendets Fall" in Holmberg, S. And Weibull L., eds. *Ett missnöjt folk?: SOM-undersökningen 1996*. Göteborg: SOM-institutet.
- Holmberg, S. and Weibull, L. 2003. "Förgängligt förtroende," in Holmberg, S. and Weibull, L., eds. *Fåfångans marknad: SOM-undersökningen 2002*. Göteborg: SOM-institutet, Univ.
- Holmberg, S. And Weibull, L. 2015. "Demokratins haloeffekt" in Johansson, B., Oskarson, M., Oscarsson, H., and Bergström, A., eds. *Fragment: SOM-undersökningen 2014*. Göteborg: SOM-institutet, Univ.
- Hout, M., Brooks, C. and Manza, J. 1996. "The Persistence of Classes in Post-Industrial Societies," in D.J. Lee and B.S. Turner, eds., *Conflicts about Class: Debating Inequality in Late Industrialism*. London: Longman
- Immerfall, S. 1998. "Conclusion: The Neo-populist Agenda," in Betz, H-G. and Immerfall, S. eds. *The New Politics of the Right: Neo-populist Parties and*

- Movements in Established Democracies*. Basingstoke: Macmillan
- Ivarsflaten, E. 2008. "What unites right-wing populists in Western Europe? Reexamining grievance mobilization models in seven successful cases." *Comparative Political Studies*, 41: 3-23.
- Jansen, G., Evans, G., and Graad, N.D.D. 2012. "Class-voting and Left-Right Party Positions: A comparative Study of 15 Western Democracies, 1960-2005." *Social Science Research* 42: 376-400.
- Kitschelt, H. 1994. *The Transformation of European Social Democracy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kitschelt, H. 1995. *The Radical Right in Western Europe: A Comparative Analysis*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Kitschelt, H. 2012. "Social class and the radical right: Conceptualizing political preference formation and partisan choice," in Rydgren, J. ed. *Class Politics and the Radical Right*. London: Routledge.
- Kriesi, H., Koopmans, R., Duyvendak, J.W. and Giugni, M.G. 1995. *New Social Movements in Western Europe: A Comparative Analysis*. Minneapolis, Minn.: University of Minnesota Press
- Kriesi, H., 1999. "Movements of the left, movements of the right: putting the mobilization of two new types of social movement into political context", in Kitschelt, H., Lange, P. Marks, G. and Stephens, J.D. eds. *Continuity and Change in Contemporary Capitalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kriesi, H., Grande, E., Lachat, R., Dolezal, M., Bornschier, S., & Frey, T. 2008. *West European Politics in the Age of Globalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kriesi, H., Grande, E., Dolezal, M., Helbling, M., Höglinger, D., Hutter, S. and Wüest, B. 2012. *Political Conflict in Western Europe*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Krzyzanowski, M., Ledin, P. and Rydgren, J. 2016. "Swedish socio-cultural politics, discursive shifts, and the refugee crisis." Paper presented at the Mediatization and Politicisation of Refugee Crisis in Europe Workshop, European University Institute, Florence, 27 April 2016.
- Larsson, B. 2015. "Facklig anslutning år 2015. Facklig anslutning bland anställda efter klass och kön år 1990-2015." Arbetslivsenheten, LO.
- Lodenius, A. and Wikström, P. 1997. *Vit makt och blågula drömmar: rasism och nazism i dagens Sverige*. Stockholm: Natur och kultur.
- Loxbo, K. 2014. "Voters' Perceptions of Policy Convergence and the Short-term Opportunities of Anti-immigrant Parties: Examples from Sweden." *Scandinavian Political Studies*, 37: 239-262.
- Mair, P. 2013. *Ruling the Void: The Hollowing of Western Democracy*. London: Verso.

- Meguid, B.M. 2005. "Competition between Unequals: The Role of Mainstream Party Strategy in Niche Party Success." *The American Political Science Review*, 99(3): 347–359.
- Mouffe, C. 2005. *On the Political*. London: Routledge.
- Mudde, C. 2004. "The populist zeitgeist." *Government and Opposition*, 39(4): 542–563.
- Mudde, C. 2007. *Populist Radical Right Parties in Europe*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mudge, S.L. 2015. "Explaining Political Tunnel Vision: Politics and Economics in Crisis-Ridden Europe, Then and Now." *European Journal of Sociology*, 56(1): 63-91.
- Müller, J-W. 2011. *Contesting Democracy: Political Ideas in Twentieth-century Europe*. New Haven: Yale University Press.
- Nieuwbeerta, P. and De Graaf, D. 1999. "Traditional Class Voting in Twenty Postwar Societies," in Evans, G. ed. *The End of Class Politics? Class Voting in Comparative Context*. New York: Oxford University Press.
- Odmalm, P. 2011. "Political Parties and 'the Immigration Issue': Issue Ownership in Swedish Parliamentary Elections 1991–2010," *West European Politics*, 34:5: 1070-1091
- Oesch, D. 2008. "Explaining Worker's Support for Right-Wing Populist Parties in Western Europe: Evidence from Austria, Belgium, France, Norway, and Switzerland," *International Political Science Review*, 29(3): 349-373.
- Oscarsson, H. and Holmberg, S. 2008. *Regeringsskifte: väljarna och valet 2006*. Stockholm: Norstedts juridik
- Oscarsson, H. and Holmberg, S. 2013. *Nya svenska väljare*. Stockholm: Norstedts juridik
- Oscarsson, H. 2016. *Floating voters*. Statistics Sweden, Democracy statistics report no 21.
- Oscarsson, H. and Holmberg, S. 2016. "Issue voting structured by left-right ideology," in Pierre, J. ed. *The Oxford Handbook of Swedish Politics*. Oxford: Oxford University Press
- Oskarson, M. 2005. "Social Structure and Party Choice," in Thomassen, J. ed. *The European Voter. A Comparative Study of Modern Democracies*. Oxford: Oxford University Press
- Oskarson, M. 2016. "Sweden's never-ending story of class voting," in Pierre, J. ed. *The Oxford Handbook of Swedish Politics*. Oxford: Oxford University Press.
- Oskarson, M. and Demker, M. 2013. "Another kind of class voting: The working-class sympathy for Sweden Democrats," in Rydgren, J. ed. 2013. *Class Politics and the Radical Right*. London: Routledge
- Oskarson, M. and Demker, M. 2015. "Room for Realignment: The Working-Class Sympathy for Sweden Democrats." *Government and Opposition*, 50: 629-651.

- Rokkan, S. 1970. "The growth and structuring of mass politics in Western Europe: Reflections of possible models and explanation." *Scandinavian Political Studies*, 5(A5): 65-83.
- Rydgren, J. 2002. "Radical right populism in Sweden: Still a failure, but for how long?" *Scandinavian Political Studies* 25(1): 27-56.
- Rydgren, J. 2003a. "Meso-level reasons for racism and xenophobia: Some converging and divergent effects of radical right populism in France and Sweden." *European Journal of Social Theory* 6(1): 45-65.
- Rydgren, J. 2003b. *The Populist Challenge: Political Protest and Ethno-nationalist Mobilization in France*. New York: Berghahn.
- Rydgren, J. 2005. "Is extreme right-wing populism contagious? Explaining the emergence of a new party family." *European Journal of Political Research*, 44: 413-437.
- Rydgren, J. 2006. *From Tax Populism to Ethnic Nationalism: Radical Right-wing Populism in Sweden*. New York: Berghahn Books.
- Rydgren, J. 2007. "The Sociology of the Radical Right." *Annual Review of Sociology* 33: 241- 262.
- Rydgren, J. 2008. "Immigration sceptics, xenophobes or racists? Radical right-wing voting in six West European countries." *European Journal of Political Research*, 47: 737-765.
- Rydgren, J. 2010. "Radical Right-wing populism in Denmark and Sweden: Explaining party system change and stability." *The SAIS Review of International Affairs* 30(1): 57-71.
- Rydgren, J. ed. 2012. *Class Politics and the Radical Right*. London: Routledge.
- Rydgren, J. ed. 2017. *The Oxford Handbook of the Radical Right*. Oxford: Oxford University
- Sannerstedt, A. 2015. "Hur extrema är Sverigedemokraterna?" in Bergström, A., Johansson, B., Oscarsson, H. and Oskarson, M. eds. *Fragment*. Göteborgs Universitet: SOM-institutet.
- SCB 2015. Statistics Sweden, the Party Preference Survey in November 2015.
- Schattschneider, E.E. 1975. *The Semisovereign People: A Realist's View of Democracy in America*. London: Wadsworth.
- van der Brug W., Fennema, M., Tillie, J., 2005. "Why some radical right populist parties fail and others succeed." *Comparative Political Studies* 38: 537-573.
- Widfeldt, A. 2000. "Scandinavia: Mixed success for the populist right." *Parliamentary Affairs*, 53: 486-500.
- Widfeldt, A. 2015. *Extreme Right Parties in Scandinavia*. London: Routledge.